

سازه انگاری: سنتز پوزیتویسم و پست پوزیتویسم یا پلی میان نئورئالیزم و نئولیبرالیزم

عبدالعلی قوام*

چکیده

نویسنده مقاله سعی دارد با توجه به تعریف سازه‌انگاری به عنوان یک نظریه توضیحی در رویکردهای مطالعه سیاست بین‌الملل، تصویر واقعی‌تری از الگوهای رفتاری سیاست بین‌الملل را نشان دهد. علل ظهور سازه‌انگاری اجتماعی و ریشه‌های آن در عرصه سیاست بین‌الملل، تنوع نظریه‌پردازان سازه‌انگاری و تأکید آنها بر نقش انگاره‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل، تأثیر هنجاری ساختارهای نهادی بنیادی و همچنین ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری و هویت و منافع دولتها از مباحث مورد بحث در این مقاله می‌باشد. نویسنده در بخش دیگری از مقاله به ارزیابی و نقد سازه‌انگاری می‌پردازد و تلاش سازه‌انگاران را در کاهش شکاف میان خردگرایی و انعکاس‌گرایی و برقراری توازن میان پوزیتویسم و پست پوزیتویسم را بررسی می‌نماید. در آخر نویسنده به این نتیجه می‌رسد که سودمندی سازه‌انگاری به عنوان یک نظریه توضیحی در حاله‌ای از ابهام قرار داشته و به عنوان یک رویکرد نظری از کاربرد اندکی برخوردار است؛ اما به صورت یک چارچوب نظری مفید می‌تواند مورد استفاده صاحب‌نظران روابط بین‌الملل قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: سازه‌انگاری، رابطه ساختار و کارگزار، ساختار بین‌الذهانی، هویت، هنجارهای تأسیسی، هنجارهای تنظیمی، پست پوزیتویسم

* دکتر عبدالعلی قوام، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی و استاد نیمه وقت دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

سازه‌انگاری به صورت یکی از رویکردهای مطالعه سیاست بین‌الملل که خود از ترکیب سایر رویکردها تشکیل می‌شود، در تلاش است به نحوی نواقص، نارسائیه‌ها و کاستی‌های نظریه‌های گوناگون را با بهره‌گیری از برخی از گزاره‌های خود آنها برطرف کرده و به اصطلاح تصویر واقعی‌تری از الگوی‌های رفتاری سیاست بین‌الملل به دست دهد. از لحاظ آرمانگرایی فلسفی این رویکردها صرفاً بر شرایط و نیروهای مادی تکیه نکرده بلکه بر انگاره‌ها و اندیشه‌ها تأکید می‌ورزد. به عبارت دیگر بر اساس این تحلیل دولتها و سیاستگذاران هستند که به عوامل فیزیکی نظیر سرزمین، تسلیحات و جزء اینها معنی می‌بخشند. در حالی که سازه‌انگاران تمرکز خویش را روی اعتقادات بین‌الذهانی که در سطحی گسترده میان مردمان جهان مشترک می‌باشند، قرار می‌دهند و برای نمونه هویت‌های ملی را به صورت ساخت‌بندیهای اجتماعی در نظر می‌گیرند، بر این تصورند که منافع و هویت‌های انسانها به صورتی که آنها خویشتن را در روابط با سایرین درک می‌کنند، از طریق همان اعتقادات مشترک شکل گرفته و تبیین می‌شوند. تحت این شرایط ابزارهایی چون نهادهای اجتماعی جمعی مانند حاکمیت دولت یا وضعیت آشوب‌زدگی (آنارکی) بر اساس برداشت بازیگران شکل یافته و می‌توانند ساخته و پرداخته ذهن آنها باشند.

ظهور سازه‌انگاری اجتماعی در عرصه سیاست بین‌الملل در حقیقت کوششی بود برای پر کردن شکاف میان خردگرایی و رویکردهای انتقادی. در واقع ریشه سازه‌انگاری حداقل به آثار ویکو در قرن هجدهم که به صورت نوعی روش‌شناسی قدیمی مورد استفاده قرار می‌گرفت، برمی‌گردد. به طور کلی نظریه‌پردازان سازه‌انگاری بسیار متنوع‌اند به گونه‌ای که هر یک بر موضوعات خاصی تکیه می‌کنند. برخی از سازه‌انگاران بر این باورند که سنتز نئورئالیزم و نئولیبرالیزم قادر به توضیح منافع و هویت‌ها نمی‌باشند. براساس این تحلیل سنتز «نئونئو» نمی‌تواند نشان دهد که چگونه دولتهای سرزمینی باعث شکل دادن به منافع و هویت‌های خاص می‌شوند. همچنین در این روند عوامل هنجاری چندی مطرح‌اند که اصولاً از ذهن نئورئالیست‌ها به دور مانده‌اند. از آنجائیکه بسیاری از سازه‌انگاران بر نقش انگاره‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل تأکید می‌ورزند، بنابراین به یک سلسله نقش‌های از قبل تعیین شده (براساس پیش‌فرض‌های نظری) اعتقاد نداشته و در تلاش‌اند تا درک درستی از نقش‌هایی که

انگاره‌ها در سیاست جهانی ایفا می‌کنند، داشته باشند.^۱ بدین ترتیب منافع و هویت دولتها از ابتدا تعیین شده نیستند بلکه آنها از لحاظ اجتماعی ساختاربندی می‌گردند. تحت این شرایط تأثیر هنجاری ساختارهای بنیادی نهادی و ارتباط میان دگرگونیهای هنجاری و هویت و منافع دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد. همزمان خود نهادها که به طور مستمر باز تولید می‌شوند، به صورت بالقوه از طریق فعالیت دولتها و سایر بازیگران دستخوش تغییر و تحول می‌گردند که در این روند عملاً نهادها و بازیگران در یک فرآیند جامعه‌پذیری متقابل قرار می‌گیرند.

براساس این رویکرد نهادهای بین‌المللی دارای عملکردهای تنظیمی و تأسیسی‌اند که طی آن هنجارهای تنظیمی، مقررات اساسی و مبنائی را برای استانداردهای رفتاری تعیین کرده درحالی که هنجارهای تأسیسی مبادرت به تعریف و معنا بخشی رفتارها می‌کنند.^۲ هنجارهای تأسیسی مانند بازی شطرنج، بازیگران را مجهز به دانش لازم برای نشان دادن واکنش نسبت به حرکت‌های یکدیگر به شیوه‌ای معنادار می‌کنند. نهادها تجسم‌کننده مقررات و هنجارهای تأسیسی و تنظیمی تعاملات بین‌المللی به شمار می‌روند که طی آن ضمن تشکل رفتار دولتها، به آن معنا می‌بخشند. از آنجائیکه دولتها در عمل مبادرت به تولید و باز تولید نهادها می‌کنند، این وضعیت امکانات لازم برای ادامه حیات آنها را فراهم می‌آورد. لازم به توضیح است که منظور سازه‌انگاری از نهاد به مراتب بیش از یک سازمان واقعی است. در حقیقت نهاد به صورت یک وضعیت با ثبات، ساختار هویت‌ها و منافع می‌باشد که جنبه شناختی داشته و از انگاره‌های بازیگران در مورد چگونگی عملکرد جهان مجزا نیست. بدین ترتیب عملاً با موجودیت مشترک نهادها و دولتها روبرو هستیم.

براساس این رویکرد نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چارچوبهای صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌المللی تقلیل داد. زیرا تعاملات دولتها صرفاً براساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده شکل نگرفته بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها تشکل می‌یابند و یا باعث تشکل هویت‌ها می‌گردند. سازه‌انگاری اجتماعی مدلی از تعاملات بین‌المللی را ارائه می‌دهد که در طی آن مساعی لازم بعمل می‌آورد تا تأثیر هنجاری ساختارهای نهادی بنیادی را بررسی کرده، ارتباط میان دگرگونیهای هنجاری، هویت و منافع دولتها را مشخص نماید. از آنجائیکه هویت دولتها به زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

بستگی دارد، بنابراین آن می‌تواند در یک وضعیت متغیر بسر برد. در ارتباط با منافع ضمن آنکه نمی‌توان آن‌ها را یک پدیده از قبل تعیین شده تصور کرد که عمدتاً به یک سلسله انتخابها مربوط می‌شود، آن‌ها نیز مانند هویت‌ها از طریق عملکردهای اجتماعی حاصل می‌شوند.^۳ بدین ترتیب عملکردهای اجتماعی که باعث تشکل یک هویت می‌گردند، نمی‌توانند به منافعی اشاره داشته باشند که با عملکردها و ساختارهایی که هویت را تشکیل می‌دهند، در ناسازواری بسر برند.

در چارچوب رویکرد مزبور رفتارها می‌توانند در شرایط اجتماعی بین‌الذهانی معنادار باشند. از آنجائیکه بازیگران درصدد توسعه و درک خویش از طریق هنجارها و عملکردها هستند بنابراین اعمال قدرت و ارائه رفتارها در غیاب هنجارها فاقد معنا می‌باشند. در چنین وضعیتی هنجارهای تأسیسی، یک هویت را از طریق مشخص ساختن رفتارهایی که سبب می‌شوند تا دیگران را بر آن وا دارد تا آن هویت را به رسمیت شناخته و به طور مناسب نسبت به آن واکنش نشان دهند، تعریف می‌کنند. بر پایه این تحلیل نظر به اینکه ساختار بدون وجود یک مجموعه بین‌الذهانی هنجارها و اعمال بی‌معناست، بنابراین مفهومی به نام آشوب‌زدگی (آنارکی) بی‌معنا و غیرواقعی است. برای حصول اطمینان از یک سطح قابل پیش‌بینی و نظم در سیاست بین‌الملل و نیز جامعه داخلی، هویت یک امر ضروری به نظر می‌رسد. در حقیقت دنیای بدون هویت دنیای هرج و مرج، نامعلوم به مراتب خطرناکتر از حالت آشوب‌زدگی است. هویت‌ها ما را به خود و دیگران و نیز سایرین را به ما معرفی می‌کنند. یک دولت سایرین را براساس هویتی که او به آنها نسبت می‌دهد درک کرده در حالی که به طور همزمان از طریق اعمال اجتماعی روزانه مبادرت به باز تولید هویت خویشتن می‌کند. در اینجا تولید کننده هویت در کنترل آنچه که سرانجام مقصود او نسبت به دیگران می‌باشد قرار ندارد. در هر صورت داور نهایی معنا ساختار بین‌الذهانی است. ساختارهای سیستمیک بین‌الذهانی از یک سلسله برداشتها، انتظارات و دانش اجتماعی که در نهادهای بین‌المللی جای گرفته‌اند، تشکیل می‌شوند. به عبارت دیگر این ساختارهای بین‌الذهانی هستند که اجازه معانی خاص به تواناییهای مادی را می‌دهند.^۴ براساس این تحلیل برای مثال جنگ سرد یک ساختار بین‌الذهانی به شمار می‌رفت تا یک ساختار مادی. در چارچوب جنگ سرد دولتها از طریق محور شرق و غرب در برداشتها و ادراکها سهیم بودند. تحت شرایط مزبور برای نمونه تواناییهای هسته‌ای شوروی و ایالات متحده امریکا برای اروپای غربی دارای معانی گوناگونی

بود. رابطه جنگ سرد بین ایالات متحده امریکا و شوروی یک ساختار اجتماعی بود که در آن دو بازیگر اصلی یکدیگر را به صورت دشمنان خود و منافع خویش تعریف می کردند. در حقیقت جنگ سرد زمانی پایان پذیرفت که دو ابر قدرت دیگر یکدیگر را به مثابه گذشته تعریف نمودند. بدین ترتیب اگر ما این مطلب را براساس رویکرد نو واقعگرایی بپذیریم که ما در یک جهان آشوب زده (آناרכی) و خودیاری بسر می بریم و آن را به ساختار بین‌الذهانی هویت‌ها و منافع ضمیمه کنیم، آنگاه مقولات آشوب‌زدگی و خودیاری نمی‌توانند مفاهیم معناداری مقدم بر تعاملات اجتماعی دولتها به شمار روند. در حقیقت در شرایطی مفاهیم آشوب‌زدگی و خودیاری می‌توانند تلقی شوند که تعاملات اجتماعی در آن به وقوع پیوسته باشند. موضوع تعارض و همکاری میان دولتها نیز در چنین رابطه‌ای مطرح می‌گردد.^۵

در حالی که از منظر واقع‌گرایی آشوب‌زدگی بین‌المللی حالت تعارض آمیز داشته و از دیدگاه آرمانگرایی جنبه همکاری جویانه به خود می‌گیرد، سازه‌انگاری آن را نه تعارض آمیز و نه همکاری جویانه تلقی کرده بلکه آن را ناشی از آن چیزی می‌داند که دولتها خود می‌سازند. تحت این شرایط چنانچه دولتها نسبت به یکدیگر برخورد تعارض آمیزی داشته باشند، آنگاه ماهیت آشوب‌زدگی بین‌المللی حالت تعارض آمیز به خود می‌گیرد و برعکس اگر روابط آنها در جهت همکاری باشد، ماهیت آشوب‌زدگی بین‌المللی وضعیت همکاری جویانه پیدا می‌کند. در ارتباط اینکه ما در مورد رفتار دولتها چگونه می‌اندیشیم، این امر بستگی دارد به اینکه ما در مورد ماهیت آشوب‌زدگی بین‌المللی چه تصویری در ذهن داریم. آیا این ساختار است که محدودیت‌هایی را نسبت به رفتار دولتها به وجود می‌آورد و با کاستن از وزن همکاری، رقابت و تعارض را دامن می‌زند؟ و یا آن مکانی است که در آن فرآیندهای یادگیری در میان دولتها در چارچوب تعاملات روزمره‌شان صورت می‌پذیرد؟

از نظر برخی از سازه‌انگاران راسیونالیزم درک نظری در مورد تغییر کارگزاران و ساختارها را دچار محدودیت می‌کند. زیرا آن صرفاً به بررسی تغییرات در رفتار می‌پردازد و چندان عنایتی به تغییر در هویت‌ها و منافع ندارد. از بعد هستی‌شناختی ساختار براساس شیوه‌ای که دولتها هویت و منافع خویش را تعریف می‌کنند، ساخته و پرداخته می‌شود. برخلاف ایده اصالت فرد، ساختاریابی، ساختارهای اجتماعی غیرقابل مشاهده‌ای را که باعث ایجاد کارگزار می‌شود پذیراست. در چارچوب ساختاریابی چندین عنصر کلیدی وجود دارند که می‌باید مورد توجه قرار گیرند. در این روند کارگزاران از لحاظ

اجتماعی افراد و گروه‌هایی را که آگاهانه یا ناخودآگاه ساختار اجتماعی را تولید و باز تولید می‌نمایند، به رسمیت می‌شناسند. همچنین دولتها به لحاظ آنکه از نظر اجتماعی از سوی سایر دولتها به رسمیت شناخته می‌شوند به عنوان کارگزار محسوب می‌گردند و بالاخره باید یادآور شد که این نظامها هستند که از یک سلسله تعاملات و عملکردها در میان کارگزاران تشکیل می‌شوند.^۶ بنابراین می‌توان گفت که ساختارها مجموعه‌ای از روابط داخلی به شمار می‌روند که هویتها، قدرتها و منافع را تعریف می‌کنند. بهر حال باید دید که تا چه اندازه ساختارها در رفتار بازیگران امکانات و محدودیت‌هایی را به وجود آورده و بازیگران تا چه حدی قادر به خارج کردن خود از قید محدودیت‌های ساختاری می‌باشند؟ ضمناً باید به این موضوع عنایت داشت که چگونه رفتاری باعث باز تولید یا عدم باز تولید بازیگر و ساختار می‌شود؟

ارزیابی و نقد سازه‌انگاری

سازه‌انگاران در تلاشند تا شکاف میان خردگرایی و انعکاس‌گرایی را تا حد امکان به حداقل ممکن کاهش دهند و در حقیقت توازنی میان پوزیتویسم و پست پوزیتویسم برقرار نمایند. آنها از یک سو با پوزیتویست‌ها هم عقیده‌اند که می‌توان به نظریه‌های تجربی دست یافت و آنچه که در روابط بین‌الملل می‌گذرد را توضیح داد و از طرف دیگر بر انگاره‌ها و دانش مشترک تأکید می‌ورزند. مساعی سازه‌انگاران جهت دستیابی به یک سنتز سبب‌گرایانه تا پوزیتویست‌ها و نیز پست پوزیتویست‌ها از آن انتقاداتی بعمل آورند. برای نمونه جان میرشایمر به عنوان یک نئورئالیست خاطر نشان می‌سازد که در حالی که واقع‌گرایان ساختار مادی نظام بین‌الملل را عامل شکل‌دهنده رفتار دولتها تلقی کرده و توزیع تواناییهای مادی میان دولتها را عامل کلیدی برای درک سیاست جهانی تصور می‌نمایند، سازه‌انگاران در طیف دیگر به صورت مبالغه‌آمیزی روی انگاره‌های ذهنی و دانش تأکید می‌ورزند. از نظر وی ساختار مادی یک واقعیت ذهنی است و صرفاً بین‌الذهانی نمی‌باشد.^۷ براساس این تحلیل شیوه‌ای که سازه‌انگاران با مقولات بین‌المللی برخورد می‌کنند، همه چیز را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و آنها را در وضعیت بی‌ثبات و سیال قرار می‌دهد. چنین انتقاداتی را نیز می‌توان در میان پست پوزیتویست‌ها مشاهده کرد. به نحوی که برای مثال استیو اسمیت معتقد است که شیوه‌ای که انگاره‌ها و دانش مشترک در شکل دادن به برخورد بازیگران نسبت به سیاست بین‌الملل مؤثر می‌داند، بسیار نارساست.

به طور کلی سازه‌انگاری به عنوان یک رویکرد نظری از کاربرد اندکی برخوردار است. به گونه‌ای که آن قادر به پیش‌بینی هر گونه ساختار اجتماعی که بر رفتار دولتها حاکم باشد، نیست که مسلماً این امر مستلزم بررسی مفصل‌بندی و سپس درک رابطه اجتماعی موجود می‌باشد. در اغلب موارد سازه‌انگاران تصویر روشنی را از رابطه میان جنبه‌های مادی و انگاره‌ها ارائه نمی‌دهند. به گونه‌ای که گاه ماده به صورت یک متغیر علی مستقل و گاه آن یک متغیر وابسته است که توان آن تابعی از جنبه‌های انگاره‌ای است. حتی در برخی از موارد آن حالت یک متغیر مداخله‌کننده را به خود می‌گیرد. سازه‌انگاران در پاسخ به انتقاداتی که از سوی واقع‌گرایان مطرح می‌شوند خاطر نشان می‌سازند که دنیای اجتماعی روابط بین‌الملل صرفاً بر اساس ساختار مادی نظام بین‌الملل شکل نمی‌گیرد. آنان بر خورد افراطی پست پوزیتویست‌ها را که طی آن دنیای اجتماعی به تنهایی از طریق زبان، انگاره‌ها و مفاهیم ما ایجاد می‌شوند را نیز رد می‌کنند و یادآور می‌شوند که بحث اصلی در مورد انتخاب میان عوامل مادی و یا انگاره‌ها نیست، بلکه نکته حائز اهمیت این است که هر دو این عوامل در تبیین و توضیح الگوهای رفتاری مؤثر می‌باشند. به هر حال اگر سودمندی سازه‌انگاری به عنوان یک نظریه توضیحی در حاله‌ای از ابهام قرار داشته باشد ولی آن هنوز به عنوان یک چارچوب نظری مفید می‌تواند مورد استفاده صاحب‌نظران روابط بین‌الملل قرار گیرد. طرح پرسش‌هایی در مورد اینکه ساختارها و روابط اجتماعی خاص چگونه و چرا در میان دولتهای گوناگون دستخوش تحول گردیده‌اند، خود می‌تواند یک موضوع در خور اعتنا برای تجزیه و تحلیل‌ها و تحقیقات تاریخی به شمار رود. در هر صورت تعاملات گذشته میان دولتها زمینه لازم را برای بررسی و مطالعه الگوها و تجزیه و تحلیل رفتارها فراهم می‌سازند، که ممکن است باعث ظهور منافع و هویت‌های نسبتاً متصلبی شوند. باید اذعان داشت که مناظره رابطه ساختار کارگزار همچنان میان سازه‌انگاری و سایر مکاتب اندیشه سیاست بین‌الملل به قوت خود باقی است.

یادداشتها:

1. Ruggie, J. G., "What Makes the World Hang Together? Neo-Utilitarianism and the Social Constructivists Challenge," *International Organization*, 52(4), 1998.
2. Kratochwill, F. *Rules, Norms and Decisions: on the Conditions of Practical and Legal Reasoning in International and Domestic Affairs*, Cambridge: Cambridge University Press 1989, pp. 26- 7.
3. Smith, S., "Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory," in Baylis, J and Smith, S. eds, *the Globalization of World Politics*, 2nd edition Oxford: Oxford U.P. 2001.
4. Wendt, A., *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999, pp. 25-96.
5. "Anarchy is What States Make of It: The Social Structure of Power Politics," *International Organization*, 46: 391- 425, 1992.
6. Kubalkova, V., "Foreign Policy, International Politics and Constructivism," in *Foreign Policy in a Constructed World*, Armonk and London: M. E. Sharpe, 2001, pp. 20- 21.
7. Mearsheimer, J., "The False Promise of International Institutions," in Brown M., Cote, O. Lynn-Jones S., and Miller, S. ed., *Theories of War and Peace: An International Security Reader*, M. I. T. press, 1998.